



برداشتی از تعلیقات
عارف واصل
آیت الله بهجت فومنی رحمته الله



محمد مجتبی



۸	سرآغاز
۱۴	عطر خوش اذان
۲۲	اقامه باران
۳۰	تو... سکوت ... وضو
۳۴	هم جواری با سروها
۴۰	صف باران
۴۴	پرنده‌ها دائم در نمازند
۵۰	رکوع آبشار
۵۶	شکستن شیرین
۶۲	کنار این همه خودم
۶۸	بهترین آن
۷۴	عطر گل محمدی
۸۰	عطر تن فرشته‌ها

تهران زندگی می‌کردم؛ کارم در زمینه کامپیوتر بود. از تلویزیون یکی از نمازهای آیت‌الله را دیدم و لذت بردم. تصمیم گرفتم به قم بروم و رفتم. دیدم نمازهای پشتِ سر آقا بسیار برایم شیرین و لذت‌بخش است، برنامه‌ام را طوری تنظیم کردم که هرروز صبح بروم قم و نماز صبحم را به امامت آقای بهجت بخوانم و به تهران برگردم. یک سال کارم همین شده بود؛ هرروز صبح می‌رفتم قم، نماز می‌خواندم و برمی‌گشتم. نمازهای آقا برایم جان‌بخش بود. هر بار که می‌رسیدم و وارد مسجد می‌شدم، رنج سفر را فراموش می‌کردم. نمازها ابعاد مختلفی داشت، مثلاً وقت سلام دادن نماز، ایشان انگار با درد و رنج سلام می‌دادند. کم‌کم نسبت به حالت آیت‌الله بهجت رحمته‌الله هنگام سلام دادن آخر نماز حساس شده بودم، تا آنجا که خودم قبل از سلام‌های آقا سلام می‌دادم. یعنی

تحمل این همه رنج کشیدن آقا را نداشتم.
رفتم در منزل آقا، دیدم آقا میهمان دارند، گوشه اتاق نشستیم. در ذهنم
با آقا حرف می‌زدم:

«آقا اگر نگید می‌رم‌ها! آقا دیگه نمیام پشت سرتون نماز بخونم‌ها!»
در همین افکار بودم که آیت‌الله بهجت انگار حرف‌هایم را شنیده
باشند، سر بلند کردند و به من خیره شدند. سرم را پایین انداختم، آرام
از مجلس خارج شدم و به تهران برگشتم. در راه با خودم می‌گفتم: «آقا
چطور حرف‌های من را شنید؟» شب شد. خوابیدم. در خواب دیدم
پشت سر آیت‌الله بهجت رحمته‌الله در صف اول نماز ایستادم. در بیداری اصلاً
نمی‌توانستم به چند صف جلو برسم، چه برسد به اینکه بروم صف اول!
ناگهان دیدم جلو آقا، روبه‌روی محراب دری باز است: دروازه‌ای رو به یک
باغ بزرگ و آباد. تعجب کردم، باغ سرسبز و پرمیوه‌ای بود؛ خدای من این
باغ کجا بوده که تا امروز ندیدم؟ ما پشت سر آقا نماز می‌خواندیم. به
سلام آخر که رسیدیم، بعد از سلام نماز، دروازه باغ محکم بسته شد، از
صدای بسته شدنش از خواب پریدم.

*احساس کردم راز صدای ناله آقا هنگام سلام آخر نماز را می‌دانم.
درد دل‌کندن از آن باغ آباد و بازگشت به روزمرگی‌ها! حتماً به این دلیل
آقا در نمازشان آن‌گونه ناله تضرع می‌کردند.

پس از آن، سه سال دیگر هرروز صبح عاشقانه برای نماز به قم می‌رفتم
و سپس به تهران بازمی‌گشتم.

وقتی این خاطره را که یکی از دوستداران آقا برای آقای بهجت

تعریف کرده بود، شنیدم، برایم شیرین آمد تا در کنار آیت الله بهجت، سری به همان باغ مصفا بزنم. تعالیم ایشان را درباره نماز خواندم و حاصل آن‌ها نوشتن این سطور شد.

این نوشته نه رمان است، نه داستان بلند، اما هرچه هست، روایت شیدایی نابی است که باید هرکدام از ما انسان‌ها هرروز به آن برسیم. ما معمولاً از این قسمت زندگی غافلیم. کاش همان‌طور که برای خودمان سبک روزمره زندگی داریم و به آن افتخار می‌کنیم، فکری برای سبک سلوک زندگی معنوی مان می‌کردیم.

نماز آن‌گونه که در تعالیم ماست، می‌تواند هرروز ما را با داستانی جدید مواجه کند؛ یعنی جذابیتی به زندگی ببخشد که از یکنواختی خارج شود. سبک سلوک هر فرد می‌تواند زندگی‌ها را زیور کند و قطعاً حاصل این مواجهه، کامیابی از زندگی دنیوی و بهره‌مندی از مواهب اخروی خواهد بود. فرشتگان نمازگزاران را در برمی‌گیرند و آرامش بر جان آن‌ها نازل می‌کنند؛ درهای آسمان به روی آنان می‌گشایند و جایگاهی دلپذیر برایشان آماده می‌کنند.^۱ از سوی دیگر، امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: نماز چشم‌ها را خاضع و خاشع، نفس سرکش را رام، دل‌ها را نرم می‌کند و تکبر را از بین می‌برد.^۲

آنچه نگارنده را به این رهیافت رساند، توجه ویژه حضرت ایشان، آیت الله بهجت بود که در طول نگارش متن حاضر، همواره وی را ناظر

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۱۳.

۲. همان.

می‌دیدم و همین علاوه بر وجد، بهت زده‌ام می‌کرد. این کمترین اصولاً ذره ناچیزی است در این عالم، اما بر این عقیده‌ام که قلمی کردن زندگی ایشان، مأموریت و مصلحتی است که سعادت آن همچون همایی بر شانه این فقیر نشسته است. کمترین بهت نگارنده که هنوز هم برایش حل نشده، این است: بخش زیادی از این نوشته‌ها در حائر حسینی نوشته شده است؛ یعنی درست زیر قبه نورانی حرم سید و سالار شهیدان علیه‌السلام. تحیر دیگری که در این نوشته به من دست داده، یافتن تأملات عمیق آیت‌الله بهجت در موضوع نماز به زبانی ساده و روان است. در کام این فرزانه بی‌نظیر خوشگوارترین لذت عالم در برپایی نماز است؛ «نماز، جامی است از آلد لذایذ [لذت بخش‌ترین لذت‌ها] که چنین خمیری خوشگوار در عالم وجود نیست» (در محضر بهجت: ۲۲۲/۱).

در یک کلام باید بگویم، مسیر سلوکی آیت‌الله بهجت رحمته‌الله از نماز شروع می‌شود و به نماز ختم می‌شود. نماز، سرخوشانه‌ترین لحظه زندگی انسان است. لحظه‌ای کوتاه. نماز در روزانه ما یک «آن» است که اگر به خنکای آن دست یابیم، سرمست می‌شویم. آیت‌الله بهجت رحمته‌الله در جایی گفته‌اند: «از حدیث تَنَعَّمُوا بِعِبَادَتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّكُمْ تَتَنَعَّمُونَ بِهَا فِي الْآخِرَةِ؛ در دنیا با عبادت من بهره‌مند شوید؛ زیرا در آخرت با همان عبادت متنعم خواهید بود، برمی‌آید که عبادات، قابلیت تنعم و بهره‌مندی را حتی در آخرت هم دارد». یعنی این «آن» عبادت است که می‌تواند با ما تا آن دنیا سفر کند. یادمان باشد که ما با خود هیچ چیزی

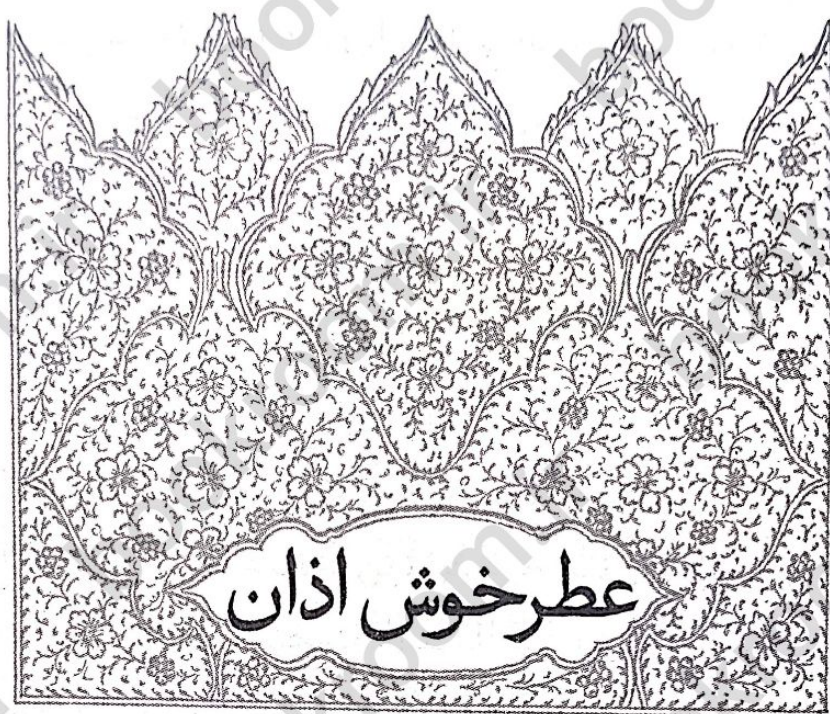
را نمی‌توانیم به آن دنیا ببریم.

سرخوشی این نوشته را مَدِ یون همین خوشگواری جاودانی‌ام که از
همجواری با واژه‌های منتسب به آیت‌الله بهجت رحمته‌الله نصیبم شده است.
خدا کند حلاوت یک «آن» نگاه آیت‌الله بهجت رحمته‌الله در جان شما هم
بنشیند تا از این سرمستی لبریز شوید.

حامد حجتی

قم مقدس، شهریور ۱۳۹۴





نماز عروج مؤمن است و عروج مستلزم قرب و لقا است... مؤمن بعد از لقای او، نه تنها به سراغ غیر خدا نخواهد رفت که خیال او را هم نخواهد کرد.

نکته‌های ناب: ۲۸

روبه روی در ایستاده بود. چشم‌هایش داشت از حدقه بیرون می‌آمد. اصلاً فکر نمی‌کرد این همه آدم کنار این در ایستاده باشند. با خودش فکر می‌کرد شاید باید صف بایستد. اصلاً وقت نداشت. انگار هوا برای نفس کشیدن چیزی کم داشت. صدای تپش قلب خودش را می‌شنید. هرکسی از هر طرف که می‌آمد، می‌خواست برود جلو. خیلی دلش می‌خواست زودتر به ورودی در برسد، اما مأموران درگاه اجازه ورود نمی‌دادند. ازدحام عجیبی شده بود. شانه در شانه آدم‌ها، به این طرف و آن طرف می‌رفت. خسته شده بود. دیگر خودش را سپرده بود به ازدحام جمعیت. با هر حرکتی مثل موج از این سو به آن سو می‌رفت. انگار هوا برای نفس کشیدن چیزی کم داشت، به خصوص که خیلی‌ها از سر کار آمده بودند، بوی عرق بدنشان اذیت می‌کرد. چاره‌ای نبود. همه سعی

می کردند قد بکشند و درگاه را نگاه کنند. مأموران هم بدون اینکه چیزی بگویند، ایستاده بودند و تنها نگاه می کردند. بغل دستی اش غر می زد. اعصابش خرد بود:

- «خسته شدیم دیگه... این چه وضعیه! بذار بریم تو... سریع میام بابا کاری نداریم که... عجب آدم هایی پیدا می شن ها.»
همان طور که صورتش سمت درگاه است، با گوشه چشم، نیم رخ بغل دستی اش را نگاه می کند. خیلی کلافه است. انگار با زور آوردنش اینجا. توی دلش می گوید:

- «خب مگر مجبوری... برو یک وقت بیا که شلوغ نباشد...»

انگار حرف های درونت را می شنود. همچنان سرت سمت درگاه است و هی قد می کشی تا کمی جلوتر را ببینی. احساس می کنی صورتی کنار صورتت به تزل زده است. برمی گردی، بغل دستی ات را می بینی که دارد به تو نگاه می کند:

- «فرق نمی کنه. بالاخره که باید بیایی اینجا. الان شلوغه... اما خب با هر مکافاتی هست می آیی و قال قضیه را می کنی و خیالت راحت می شه و بعد هم می ری سراغ زندگیت...»

احساس می کنی این بغل دستی دنبال کسی می گردد که برایش حرف بزند. فقط سرت را تکان می دهی. ادامه می دهد:

- «این کار هر روزمان است. می آییم اینجا کلی می ایستیم، تازه اگر این آقایان دربان اجازه بدهند، می رویم داخل... اگر اجازه ندهند هم که باید دست از پا درازتر برگردیم.»

تازه می فهمی که شاید اجازه ندهند. سعی می کنی چیزی نگویی ... ازدحام جمعیت بیشتر شده است. هوا برای تنفس کم است، اما چاره ای نیست. نه راه پیش داری نه راه پس. این پا و آن پا می کنی. کمی قد می کشی. هنوز دربان ها ایستاده اند و به مردم نگاه می کنند. مرد بغل دستی آرام می گوید:

- «بیکار نشین، کفتربازی کن!»

جا می خوری. کفتربازی؟! آن هم در این وانفسای ازدحام جمعیت! به آسمان نگاه می کنی؛ یک دسته تقریباً بزرگ از کبوترها که بیشترشان سفیدند، روی سرت پرواز می کنند. مرد می فهمد که جا خورده ای. می خندد:

- «جدی می گم. الان تا درگاه باز بشه، بهترین کار کفتربازیه... اون طوقی کاکلی رو می بینی؟»

و شروع می کند زیر لب ذکری می گوید و به آسمان فوت می کند. احساس می کنی با هر فوت او یک کبوتر به آسمان پرواز می کند. چشم هایت گرد می شود. دیگر طاقت نداری، کمی خودت را عقب می کشی و سعی می کنی براندازش کنی. یک مرد استخوانی کوتاه قد، با محاسنی جوگندمی و یک لباس سپید یقه آخوندی. آن قدر قدش کوتاه است که اگر مستقیم نگاه کند، نهایتاً می تواند پس گردن آدم های معمولی جلویی را ببیند. به کفتربازی فکر می کنی. اصلاً نمی فهمی که یعنی چه. به آسمان نگاه می کنی. تعداد کبوترها زیاد شده اند. آن قدر که فکر می کنی یک ابر متحرک بالای سرت این طرف و آن طرف می رود. دلت می خواهد



مسیر سلوکی
آیت الله بهجت رحمة الله علیه

از نماز شروع می شود و به
نماز ختم می شود. نماز سرخوشانه ترین
لحظه زندگی انسان است. لحظه ای کوتاه. نماز
در روزانه ما یک «آن» است که اگر به خنکای
آن دست یابیم سرمست می شویم. آیت الله
بهجت (ره) در جایی گفته اند از حدیث **تَنْعَمُوا**
بِعِبَادَتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّكُمْ تَتَنَعَّمُونَ بِهَا فِي الْآخِرَةِ در دنیا با
عبادت من بهره مند شوید،
متنعم خواهید بود، برمی آید
بهره مندی را حتی در آخرت
است که می تواند با ما تا
که ما با خود هیچ
آن دنیا ببریم.

زیرا در آخرت، با همان عبادت
که عبادات، قابلیت تنعم و
هم دارد. یعنی این «آن» عبادت
آن دنیا سفر کند. یادمان باشد
چیزی را نمی توانیم به



به نشر

انتشارات آستان قدس رضوی



ISBN 978-964-02-3457-0



9 789640 234570

www.behnashr.com